

نداشته باشد و فرجام خلقتش هم پوچ باشد، چه تمایز معناداری با جهان بینی مادی خواهد داشت؟

به نظرمی رسد راه حل این تعارض را باید در جستجوی منشأ واقعی آن سراغ گرفت. چه مؤلفه‌ای در بنیاد علم جدید قرار گرفته است که نظریات آن را در تعارض با جهان بینی الهی قرار می‌دهد؟ در پاسخ به این پرسش، می‌توان به موارد متعدد یا عناوین کلی مختلفی اشاره کرد؛ اما اگر بخواهیم همگی را در یک آموزه جمع کنیم، شاید «طبیعی گرایی» (Naturalism) بهترین گزینه باشد.

طبیعی گرایی را این طور تعریف می‌کنیم: «نظریات یا تبیین‌های علمی باید در برابر وجود خدا [و لوازم آن] که از مجموع آنها با عنوان جهان بینی الهی یاد کردیم [خنثی باشند]؛ به بیان دیگر نظریه علمی باید به گونه‌ای باشند که با فرض وجود خدای ادیان ابراهیمی، تفاوتی در آنها ایجاد نشود.

شاید در بادی امر عجیب به نظر برسد که چرا این آموزه سبب می‌شود نظریات علمی در تعارض با خدا باوری قرار بگیرند؛ زیرا طبیعی گرایی نهایتاً باید به خنثی بودن این نظریات منجر شود. در توضیح اینکه تعارض چگونه بروز می‌کند، فرض کنید درصدد تبیین رویداد یا پدیده‌ای طبیعی و مادی هستیم؛ یعنی می‌خواهیم بدانیم که چرا آن پدیده روی داده است. اگر در بیان علت روی دادن آن پدیده به خدا یا مشیت الهی یا دیگر عواملی که از ارکان جهان بینی الهی به حساب می‌آیند، متمسک شویم، از معیار طبیعی گرایی عدول کرده‌ایم؛ پس باید علت روی دادن آن پدیده را تنها در عوامل طبیعی دیگر جستجو کنیم؛ آن عوامل طبیعی نیز به نوبه خود، پدیده‌ها و رویدادهای طبیعی هستند که با همین قیاس، تبیین آنها نیز مستند به هیچ امر فراطبیعی نخواهد شد. در نتیجه در تبیین یک پدیده طبیعی، یا زنجیره‌ای علی مواجه هستیم که همه حلقه‌های آن را امور طبیعی تشکیل می‌دهند. اکنون اگر این آموزه ارتکازی را نیز بپذیریم که برای داشتن باور موجه به وجود یک چیز، باید نشانه و قرینه معرفتی به نفع آن داشته باشیم، نتیجه خواهیم گرفت که تبیین‌های علمی، در اثر التزام به طبیعی گرایی، هیچ شاهدهی به نفع خدا باوری در اختیار ما نخواهند گذاشت. اگر آموزه «علم گرایی» (Scientism) را هم به کار بگیریم که معتقد است «معرفت معتبر درباره واقعیت جهان تنها از طریق علم و پیگیری روش علمی قابل حصول است»، آنگاه به نحو موجه نمی‌توان به وجود خدا باور داشت؛ یا باید مسیر ایمان گرایی را در پیش گرفت و ملتزم شد که برای باور به وجود خدا نیازی به شواهد معرفتی نیست یا باید از اعتقاد به وجود خدا دست شست.

همچنان این نکته در حاله‌ای از ابهام می‌ماند که با پذیرش همه مطالب قبلی، باز هم فاصله‌ای وجود دارد میان اینکه «با فرض طبیعی گرایی و علم گرایی، باور به وجود خدا، به عنوان رکن جهان بینی الهی، ناموجه باشد» و اینکه «نظریات علمی با جهان بینی دینی تعارض داشته باشند.»

سز مطلب در این است که اگر وجود لوازم جهان بینی الهی درباره طبیعت را بپذیریم و مثلاً به وابستگی و نیازمندی طبیعت به ماورای طبیعت اذعان کنیم؛ یا حکیمانانه بودن و مقصودمندی آن را بپذیریم؛ یا به وجود ابعاد و توانایی‌هایی برای انسان اعتراف کنیم که در جهان بینی دینی برای او در نظر گرفته می‌شود، دیگر کندوکاو علمی خنثی نخواهد بود و به نفع خدا باوری سوگیری پیدا خواهد کرد.

از همین رو برای رعایت ضابطه طبیعی گرایی، به نحو پیشینی و بدون مراجعه به شواهد، تمام دلالت‌های جهان بینی الهی برای جهان

اگر باین اصطلاح‌شناسی همراه شویم؛ با پرسش اصلی که این نوشته درصدد پاسخ به آن است، مواجه خواهیم شد: «چرا میان علم جدید و جهان بینی دینی تعارض وجود دارد؟» از این جهت که این پرسش بدون مصداق جلوه نکند، توجه خواننده را از باب نمونه به این موارد جلب می‌کنم: طبق قوانین بقا (Conservation Laws)، راه مداخله ماورای طبیعت به جهان طبیعی بسته است و این با فاعلیت الهی در انزال وحی، ارسال رسل، استجابت دعا، نصرت مؤمنین، مجازات دنیوی کافران و... که از شعب خدا باوری ادیان ابراهیمی است در تعارض است.

طبق نظریه فرگشت (Theory of Evolution)، شرایط فعلی موجودات زنده و از جمله تحقق انسان هوشمند، حاصل فرایندی تصادفی است؛ به این معنا که اگر بار دیگر به مقاطع اولیه جهان، پیش از تحقق حیات، بازگردیم؛ کاملاً محتمل است که هیچ حیاتی در جهان شکل نگیرد. این عقیده، با غایت‌مندی خلقت که لازمه خالق حکیم است، در تعارض قرار می‌گیرد. طبق نظریه رایانشی ذهن (Computational Theory of Mind) یا دیگر نظریات فیزیکالیستی علوم شناختی، انسان موجودی صرفاً مادی است و قوایی مانند اراده آزاد یا حتی اراده آگاهانه (Conscious Will)، اموری کاملاً توهمی هستند. این نظریه با آموزه معاد و نظام جزا و پاداش الهی به تعارض برمی‌خیزد. اصل و دو نظریه‌ای که برشمردم، به ترتیب در متن جریان اصلی (Main Stream) سه حوزه فیزیک، زیست‌شناسی و علوم شناختی قرار دارند.

در بادی امر، دوره حل نما پیش روی مؤمن به جهان بینی الهی قرار دارد: اعتبار معرفتی نظریات علمی را با دستاویز قراردادن ملاحظات معرفت شناختی نظیر ظنی بودن تجربه یا اثبات نشدن نظریات متعارض با جهان بینی دینی و... به چالش بکشند و نهایتاً ادعا کنند که جهان بینی دینی با یافته‌های غیر قطعی تجربی در تعارض است و از همین رو، جای نگرانی وجود ندارد. دوم اینکه در مواضع تعارض، با آموزه‌های دینی دست بشوید یا آن قدر آنها را تراش دهید تا هر چند نصفه نیمه، بر مدعیات علمی منطبق شوند. از آن جایی که ارکان جهان بینی الهی به راحتی قابل جرح و تعدیل نیست، این راهبرد در این سطح کم‌تر به چشم می‌خورد و خود را بیش‌تر در تطبیق نظریات یا یافته‌های علمی با محتوای جزئی متون دینی بروز می‌دهد؛ مثل تطبیق نظریه داروین بر روایت خلقت انسان در قرآن؛ اما می‌توان نسخه‌هایی از آن را در پروژه‌هایی نظیر طرح مفاهیم جدیدی از خدا (New/Alternative Concepts of God) سراغ گرفت.

ایراد مسیر نخست این است که نظریات علمی اعتبار خود را در فضای عمومی، نه از رعایت ضوابط معرفت شناختی بلکه از ثمرات و دستاوردهای خود کسب می‌کنند. علم، لا اقل در جهان امروز، صرفاً گزاره‌هایی در ذهن عالمان یا نوشته‌هایی در گوشه کتابخانه‌ها نیست؛ بلکه با فناوری و پزشکی جدید، علم، وارد جریان زندگی روزمره انسان‌ها شده است. علاوه بر این، در جایی که اعتبار معرفتی نظریات علمی که درباره امور محسوس اظهار نظر می‌کنند و نتایج مشاهدتی دارند زیر سؤال می‌رود؛ تکلیف آموزه‌های جهان بینی دینی که بسیاری از مدعیات آن محسوس نیست، به لحاظ معرفتی از پیش روشن است.

مسیر دوم نیز همان طور که اشاره شد در پاسخ به مسئله پیش روی ما تقریباً به سرعت به بن بست می‌رسد؛ جهان بینی الهی‌ای که خدایش از تصرف در امور جهان ناتوان باشد و طرحی برای خلقت خود

**طبق قوانین بقا راه
مداخله ماورای
طبیعت به جهان
طبیعی بسته است
و این با فاعلیت الهی
در انزال وحی، ارسال
رسل، استجابت دعا،
نصرت مؤمنین،
مجازات دنیوی
کافران و... که از
شعب خدا باوری
ادیان ابراهیمی است
در تعارض است.**